



۲۰۲۱/۱۲/۱۳



مهاجر افغان

دلایل قاطع بر افغانیت سید جمال الدین افغان

تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

بخش بیست و پنجم

بخش اول

دلایل قاطع بر افغانیت سید جمال الدین

باز می گردیم به مجالس و صحبت های شیخ هنگامی که در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی در آستانه بودیم. چنانچه پیشتر ذکر کردیم، سید جمال الدین افغان کتابی در تاریخ افغانستان به نام «البیان فی تاریخ الافغان» دارد. (۱) اگر این کتاب را ورق بزنیم دلایل قاطعی وجود دارد که سید جمال الدین افغان، افغان و «سنی» بوده نه اهل فارس و شیعه. مثلاً خود او در این باب می گوید:

«همه افغان ها سنی و در مذهب ابوحنیفه هستند.» همه شهر نشینان و صحرا نشینان به نماز و روزه پابندی دارند. غیر از یک طایفه که «توری ها» نامیده می شوند. آنها در مذهب تشیع فرو رفته اند و گاه گاهی مشاجرات شدیدی با همسایه های سنی خود برپا می کنند. به نماز و روزه اعتنا ندارند. تنها به ماتم حضرت حسین (رض) در دهه اول محرم اهتمام و توجه دارند و زنجیرها بر پشت و شانه های برهنه خود می کوبند.»

اگر شیخ جمال الدین افغان از اهل فارس می بود، هر آینه لهجه گفتارش در سنی بودن افغان ها و شیعه بودن بعضی طوایف آن این طور نمی بود و حتماً به اسلوب دیگری صحبت می کرد. این نکته را هر کسی که کتب و نگارشات طرفین را خوانده باشد به خوبی درک کرده می تواند.

شیرین ترین چیزی که خواننده در کتاب تاریخ سید جمال الدین افغان می یابد آنست که سید جمال الدین افغان عادات، اخلاق و تقالید آنها را در هنگام خوشی و غم بیان کرده است. چنانچه در کتابش حکایاتی را آورده است که دلالت بر این ادعا می کند. (...)

از جمله چیزهای لطیفی که در مقدمه کتاب تاریخ «البیان فی تاریخ الافغان» سید جمال الدین افغان آمده و بر ثبوت افغانیت او دلالت می کند مشاهده نرفت شدید او از حکومت و دولت برتانیه از یک طرف و از جانب دیگر استعمال عباراتی است که سید جمال الدین افغان مذمت برتانیه نسبت حرص و طمع شدید آنها به چپاول ملت ها به کار برده است. همچنان هر کلمه و جمله او مناعت نفس و آزادی خواهی ملت افغان را با برازندگی خاصی نشان می دهد که خود به خود نمایندگی از ارتباط خونی و هویتی او با این ملت و با این کشور می کند.

او میگوید: «ملت افغان قبول نکرد که تحت الحمایه این شکم بزرگ باشد که به مرض تشنگی و گرسنگی مبتلا بوده، بلعیدن دو صد ملیون مردم آن را سیر نکرده و آشامیدن آن های تایمز (۲) و گنگا (۳) وی را سیر آب نساخت... اکنون دهان کشوده تا دیگر مردم دنیا و آب های نیل (۴) و جیحون (۵) را فرو کشد».

دوام بخش ۲۵

شیخ جمال الدین افغان از راه هایی در مناظره پیش می آمد که حریفش جز تسلیم چاره ای نداشت.

می گویند روزی بین شیخ و بعضی از بزرگان اروپا در مورد مقایسه و ترجیح شرق و غرب بحثی صورت گرفت. شیخ رو به طرف مخاطب اروپایی اش نموده گفت: شرف شرق همین بس است که از آن مردانی برخاسته که تا امروز همه مردم اروپا آنها را می پرستند. البته مقصد شیخ حضرت عیسی «ع» بود.

شیخ جمال الدین افغان تاریخ افغانستان و اوصاف مردم آن و حتی وقایع و امور خصوصی خود را به ما حکایت می کرد. در مجلس فوق الذکر، وقتی که شیخ انگلیس ها را شکم بزرگ نامید، می گفتم شاید مناطق بلوچستان که در جنوب افغانستان واقع است از ابتلاع این شکم مصون بوده باشد. شیخ خندید و گفت: تقریباً از شکم بزرگ آنها نجات یافته است. از شیخ راجع به مناطق بلوچستان سوال کردیم: ما این نام را در نقشه های جغرافیایی می بینیم ولی نامی از آن نمی شنویم، گویی که از دنیا خارج شده باشد! آیا آن جزئی از خاک افغانستان است یا چطور؟ شیخ جواب داد: بلوچستان یک منطقه صحرائی و ریگزار است. مردم آن کوچی و صحرا نشین بوده دارای طبیعت خشن و تند می باشند. از همین سبب تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده است و تنها بعضی از قسمت های آن تابع ایران و قسمتی تابع افغانستان می باشد. انگلیس ها بعضی اردوگاه ها در آن بنا کرده اند و از آنجا به هند خط آهن کشیده اند، ولی نسبت خرابی هوا، خشکی و بی حاصلی زمین در پی استعمار آن نشده اند. شیخ این سخنان را در باره بلوچستان در سال ۱۸۹۲م اظهار کرده است. (۱)

*** **

روزی شیخ جمال الدین افغان از سفرهای اروپایی خود سخن می گفت و از پایتخت های بزرگی که دیده بود توصیف می کرد و می گفت: «مرکز روسیه "سن پترزبورگ" و اتریش "ویانا" مثل پاریس در رونق و ترقی هستند و ویانا از آستانه بزرگتر است». من از این اظهاراتش استفاده کرده سخن را به عالم اسلام که آرزوی ترقی اش دارم کشانیدم و گفتم: آستانه امروز مثل آستانه سی سال پیش نیست. البته در آن زمان آستانه از هر حیث پسمانده بود. از آنوقت تا امروز به تدریج ترقی کرده و پیش رفته و در صنعت و تمدن گام بزرگی برداشته است. مسلمانان امروز تا اندازه بیدار شده اند و می دانند که به ناچار از تمدن اروپا پیروی کنند که اکنون از این تمدن از همه اولتر در پایتخت خود استفاده کرده اند و یقین است که در اندک مدتی در ترقی و تمدن با اروپایی ها همگام خواهد شد.

شیخ افغان از این تفائل نیکی که در حرف من دید تعجب نکرد و گفت: «ما مسلمانان اگر ترقی و تمدن خود را به اساس مبادی و قواعد دین خود پایه گذاری نکنیم، از آن سودی نخواهیم برد. ما از غبار ننگ پسماندگی غیر ازین به دیگر راهی خلاص شده نمی توانیم».

من گفتم: جناب محترم! آیا ما امروز نسبت به سی سال قبل کدام ترقی و پیشرفتی نکرده ایم؟ معلوم است که ما در این مدت در هر ساحه به پیشرفت های چشمگیری دست یافته ایم.

شیخ افغان گفت: «این احوال نسبتاً خوبی که امروز در خود مشاهده می کنیم در حقیقت انحطاط و پسمانی ما را نشان می دهد».

گفتم چرا؟

شیخ جمال الدین افغان گفت: «زیرا ما تمدن را از مردم اروپا تقلید کرده ایم و البته این تقلید ما را به آنجا می کشاند که فریفته مردم اروپا شده به ذلت گرانیم و به سلطه و به حکومت آنها به دیار و سرزمین خود تن دردهیم. به این اساس صبغه اسلام که صبغه عزت و آزادگی است به خمود و جمود و تن دادن به حکم بیگانگان تبدیل می شود».

من از وی سؤال کردم: حسب نظر شما کدام راهی را باید پیش بگیریم تا به تمدن واقعی نائل شویم؟

گفت: «حتماً باید حرکت دینی بوده باشد».

گفتم حرف حرکت دینی را بر این روشن تر بیان کنید!

شیخ افغان گفت: «اگر در احوال اروپائیان تأمل کنیم و اوضاع بی سامان قبلی آنها را با مدنیت امروز بسنجیم، می بینیم که سبب این همه، جز حرکت دینی که به دست "لوتر" پیریزی شد چیز دیگری نبوده است. این مرد بزرگ دید که مردم اروپا غیرت و شهامت خود را در اثر خضوع طولانی بر رجال دین و تقلیدی که از عقل و منطق بدور استاز دست داده اند. بناءً به حرکت دینی دست زد و مردم اروپا را به صبر و حوصله و پافشاری دعوت کرد، و باین ترتیب اخلاق آنها را اصلاح و افکارشان را صیقل داده به آنها فهماند که آزاد به دنیا آمده اند، چرا آنها را استعمارگران به صفت بنده استعمال کرده اند».

شیخ افغان افزود: «در اثر ظهور پروتستانت ها در اروپا رقابت و مسابقه ای بین آنها و دشمن شان یعنی کتولیک ها پیدا شد. هر کدام از این گروه ها اعمال آن دیگر را تحت مراقبت شدید قرار داده حرکات و سکنات آنها قدم به قدم می شمرد تا مبادا در ترقی و تمدن و بالاخره در قدرت و غلبه از آن پیشی جوید. از این جهت هر یک از این دو دسته تمام قوای خود را صرف راه ترقی و تفوق بر رقیب خود می نمود. در نتیجه رقابت این دو گروه مدنیت امروزی ما که فریضة آن هستیم ظهور کرد».

باید علاوه کنم که این نظریه استاد شیخ جمال الدین افغان در باره مدنیت اروپا بوده، ظهور اصلاحات دینی در اروپا به واسطه کشف ماشین در سال ۱۵۱۹ میلادی بود و تقریباً پنجاه سال بعد از آن کتیبه «برتلماوس» در پاریس پیدا شد که مؤید فعالیت های ماشین بوده و مردم را به لزوم آن اصلاحات متقاعد ساخت. ولی علاوه بر این عوامل مهم دیگری هم ذیلاً ذکر می گردد که در بیداری مردم اروپا و پیشرفت آنان سهم داشته است.

۱- اختراع ماشین چاپ در سال ۱۴۵۰ میلادی که گفته می شد: «اختراع ماشین چاپ زمین را منقلب ساخته و احوال ساکنان آنها دگرگون نموده بود».

۲- فتح قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ میلادی به دست ترک های عثمانی که در اثر آن متفقین و روشنفکران ترکی به همه نقاط اروپا خصوصاً ایتالیا پخش شدند و باعث نهضت یا رنسانس اروپا گردیدند.

۳- کشف دماغه امید در سال ۱۴۸۶ میلادی که به اثر آن شرق و غرب بهم پیوست و نهضت اقتصادی به بار آورد.

۴- کشف قاره آمریکا به واسطه "کریستوف کولومب" در سال ۱۴۹۲ میلادی.

این عوامل فوق به شمول اصلاحات دینی پروتستانی که در خلال هفتاد سال (۱۴۵۰-۱۵۲۰) بروز کرده نقش بسیار بارزی در مدنیت اروپا داشته است. اکنون سؤالی در ذهن خطور می کند که آیا پریشانی و اضطراب اروپایی ها و جهش آنان جهت یافتن راه های مترقی در قرن پانزدهم یعنی دو صد سال بعد از جنگ های صلیبی در ظهور این عوامل کدام رابطه و علاقه ای ندارد؟

در حقیقت آمیزش و اختلاط اروپایی ها با مسلمانان در آستانه خانه شان (سوریه) به اضافه صد ها سال آمیزش شان در اندولس، اوشان را متوجه حال شان ساخته و همه به وسیله این عوامل در صدد تغییر وضع خود برآمدند. خداوند در قرآن عظیم الشان فرموده است: «خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنها چیزی که در نفس های خود خفته دارند تغییر دهند».

همه فکر استادام شیخ جمال الدین افغان متوجه همین بود که مسلمانان باید تقالید کهنه و رسوم فرسوده و اخلاق فاسدی را که دارند، به اساس تعلیمات قرآن آن را تغییر دهند. وی قرآن را به حیث روح حرکت دینی گفته و همه نهضت و ترقی مسلمانان را متکی به آن می دانست.

به منظور خواستن توضیحات در باره اصلاحات دینی که آن را استادام شیخ جمال الدین افغان اساس نهضت عالم اسلام می دانست به وی عرض کرد: حرکت اروپا و ضرورتی که اروپائیان به آن حرکت داشتند چندان به ما مربوط نیست، ولی آنچه ما می خواهیم به چنین حرکت ضرورت داریم یا خیر؟ فکر می کنم از این ناحیه ما با آنها فرق داریم، زیرا سوء حالات روحی، فشار تقالید و خفه کردن مردم عواملی بودند که «لوتر» را بدان دعوت اصلاحی اش سوق دادند و «لوتر» آوای اصلاحات دینی را بلند کرد که تصور می کنم شما استاد گرامی این اصلاحات دینی وی را به حرکت دینی ترجمه کرده اید، اما بر دین مسلمانان که در قرآن مذکور است کدام تغییر و تبدیلی پیش نشده و این دین بر روحیه مسلمانان کدام فشاری وارد نمی آرد و آزادی آنها را سلب نمی کند. چنانچه این دین در گذشته سبب اتفاق و سعادت مسلمانان بوده امروز هم سبب اتفاق و سعادت آنها خواهد شد. از این جهت این بنده دیگر معنی حرکت دینی را که شما می گوئید فهمیده نمی توانم.

شیخ جمال الدین افغان در جوابم گفت: «حرکت دینی ما گنایه از قلع و قمع عقایدی است که بر اذهان مردم غلط جای گرفته است. مثلاً آنها آیات و نصوص مربوط به قضا و قدر را چنین تعبیر می کنند که نباید در سعی و رای، مجد و بزرگی و یا در خلاصی از ذلت و خواری از جای خود حرکت کرد و با اینکه بعضی احادیث شریفه را که از فساد آخرالزمان و یا قرب انتهای دنیا خبر میدهد، دلیل گرفته می گویند نباید دیگر پی اصلاح رفت زیرا در اصلاح دیگر فائده ای نیست».

پس بنا بر این همه دلایل حتمی است که مطالب قرآن به صورت درست و صحیح بین مردم پخش گردد و هدایات آن به طور صحیح و مفهوم به آنها ابلاغ گردد تا وسیله سعادت هر دو دنیای شان را فراهم آورد». وی افزود: «باید علوم ما بری و پاک و کتابخانه ها تصفیه شوند. تألیفات طوری صورت بگیرد که به فهم مردم نزدیک باشد. نباید علمی مانند نحو و بلاغت مقصود اصلی ما واقع شوند. این ها وسیله برای اهداف دیگری می باشند. طالب العلم قسمت بزرگ حیاتش را در نحو و بلاغت و حفظ مسایل متعلق به این دو علم سپری می کند، ولی از بیان افکار و ارائه آن در ضمن یک مقاله خود عاجز است. شیخ جمال الدین افغان صورت تدریس علوم موروثه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و گفت: بیگانگان از ما بیشتر به علوم ما دست یافتند و آنرا به صورت درست بنویسب نموده و در سامان بخشیدن وضع پریشان خود از آن استفاده کردند. و ما را در گرداب جهالت و وادی حیرت گذاشتند. امروز ما از آنها غافلیم و بی خبر از آنیم که غفلت ما، ما را به ناتوانی ها و فقدان آبروی ملی ما خواهد کشاند. پس به همه حال حرکت دینی ضروریست!».

شیخ جمال الدین افغان حرکت دینی یا اصلاحات دینی را به قرار فوق تفصیر کرد. در نزد وی روح این اصلاحات را قرآن تشکیل می دهد.

شیخ جمال الدین افغان اضافه نمود: «قبل از همه اول باید معنی قرآن به صورت صحیح و آزاد فهمیده شود و البته این امر وقتی صورت می گیرد که علوم مربوط به قرآن تصفیه و راه آسان برای تفهیم آن طرح گردد». هنگامی که برای بار دوم شیخ جمال الدین افغان وارد آستانه می شد، "عباس حلمی" خدیو مصر هم در آنجا بود. روزی خدیو مصر در پارک کاغذخانه که از تفرجگاه های مشهور آستانه است مشغول تفریح و گردش بود. همراهانش

به وی گفتند که شیخ جمال الدین افغان هم در پارک است. اگر چه خدیو مصر از وقت پیش می خواست شیخ افغان را ببیند و با وی ملاقات کند ولی ملاقات آنها در زمان سلطان عبدالحمید مشکل به نظر می رسید. به همه حال وقتی که خدیو نظرش به شیخ جمال الدین افغان افتاد، به اشاره دست ادای سلام کرد. شیخ هم با همراهانش به پا خواسته به وی ادای احترام نمود. خدیو بدون کدام درنگ به راه خود دوام داد. اما جاسوسان خبر این دیدار کوتاه خدیو و سید جمال الدین افغان را به سلطان رسانیده دروغ پردازی ها کردند و به سلطان گفتند که خدیو مصر و شیخ افغان در کاغذخانه با هم ملاقات نموده و در موضوع خلافت به صحبت طولی پرداختند. سلطان فوراً شیخ افغان را نزد خود خواسته ویرا از گذارشات که جاسوسان داده بودند مطلع ساخت. سید افغان اوراق گزارش را خوانده خندید و گفت: «هرگز با خدیو ملاقات نکرده و حرفی نزده است، فقط خدیو از گادی خود به اشارت دست به وی سلام داده است». و افزود: «پیغمبر(ص) هم گروهی از اصحاب خود را مؤظف کرده بود که گذارشات مردم را به اطلاع آنحضرت برسانند. ولی حضرت شان سخنان کسی را باور می کرد که دارای اخلاق نیک، ضمیر پاک و نیت صاف می داشت و راست می گفت و مانند جاسوسانی که اطراف شما را احاطه کرده اند، دروغ پرداز نبودند». سلطان خندید و سخن سید جمال الدین افغان را تأیید کرده اوراق را پور جاسوسان را پاره نمود.

یکی از دوستان دمشق ام «آزاد بای» لطیفه ذیل را که میان سید افغان و جاسوسان سلطان صورت گرفته چنین حکایت نمود: «والی مکه بر یکی از اهالی مکه که در آستانه سکونت داشت غضبناک گردید. مکی مذکور از ترس تعقیب والی به خانه سید جمال الدین افغان پناه بُرد. سید افغان وی را نوازش کرده نزد خود جای داد و گاهگاهی همایش به کاغذخانه جهت تفریح می رفت، اما جاسوسان سلطان همواره در تعقیب پناهگزمین مذکور بوده وی را مراقبت می کردند. روزی دوست نیک اندیشی به سید جمال الدین افغان گفت: این مرد مکی را از خود دور کن تا از شر جاسوسان سلطان آرام شوی. سید افغان با تعجب به وی گفت: جاسوس های سلطان به من چکار دارند؟ سفرای دول وقتی کسی به آنها پناه می برد، ویرا از همه چیز حتی از جاسوس ها حمایت می کنند. من که در این شهر (سفیر خدا) هستم آیا حق ندارم؟ مانند دیگر سفرا از شر جاسوسان در امان باشم.» (۳)

روزی یکی از شاگردان علوم دینی از سید جمال الدین افغان سؤال کرد: «آیا ایمان زیاد و کم می شود؟». سید افغان در جواب گفت: «ایمان در دهات زیاد و کم نمی شود، ولی در مرکز مانند ایمان سلطان عبدالحمید که اورا جاسوسان احاطه کرده اند، در هر ساعت کم و زیاد می شود». گویا مقصد سید افغان آن بوده که حالت روحی سلطان همیشه در تدد و اضطراب است و گذارش های جاسوسان گاهی اعتماد وی را زیاد و گاهی کم می سازد. اگر سلطان سخن جاسوسان را تصدیق کند، ایمانش کم می شود و اگر تکذیب نماید ایمانش زیاد می شود.

در جمله نکات و قصه های لطیف وی روایت می کنند که روزی در مصر در میدان «باب الخالق» همراهی رفقا و دوستانش انتظار عبور جنازه یکی از افراد عائله خدیو را داشتند. دسته ای از زنان با تعجب به سر و قیافه سید افغان می نگریستند. خصوصاً می دیدند که ویرا یارانش از چهار طرف پروانه وار احاطه کرده و هر کدام می خواهد به خدمت وی پیشی جوید. چون سید جمال الدین افغان با همه یارانش شوخی می کرد و نکته ها می گفت، زنان زیادتر متوجه او شده، با تعجب با یکدیگر پُس پُس کرده می خندیدند. یاران سید افغان خنده زنان را در حق سید حقارت و بی احترامی پنداشته، یکی از آنها به سید جمال الدین افغان گفت: استاد آهسته تر سخن گوی و مزاح مکن. آن زنان بتو می خندند. سید جمال الدین افغان بدون اعتنا به سخن خود ادامه داده گفت: بگذار که نکته گویند، مزاح کنند و

بخندند. من باک ندارم که مرا مورد نادره گویی و نکته سرایی قرار دهند. این جواب سید افغان هر دو طرف را بیشتر به خنده آورد.

سید جمال الدین افغان استعمال کلمات دخیل و الفاظ عجمی را در زبان عربی مجاز می دانست و می گفت: اگر می خواستید کلمه غیر عربی را استعمال کنید،

زمانی که سید جمال الدین افغان در روسیه بود، قیصر روسیه برای ملاقات با وی، او را نزد خود خواست. از آنجا که قیصرهای روسیه همیشه به دانستن احوال و ماجراهای داخل فارس (ایران امروز) دلچسپی داشتند، بعد از پذیرایی دوستانه از سید جمال الدین افغان دلیل بدبینی و مخالفت او را با پادشاه فارس جویا شد. سید جمال الدین افغان هم پس از مراحل تشریفاتی به پاسخ قیصر روسیه پراخته اظهار نمود: «من با ناصرالدین شاه کدام بد بینی و مخالفت شخصی نداشته و ندارم صرف هنگامی که در آن کشور بودم و شاه در باره اوضاع فارس از من جویا گردید، من اوضاع نابسامان و خراب فارس و مردم آنرا و ظلم و استبدادی که بر آنها جریان دارد، به سادگی بیان نموده به شاه فارس مشوره دادم که شایسته خواهد بود اگر نظام مشروطیت و شوری را در کشور خود تطبیق نماید، ولی نه تنها مشوره مرا نپذیرفت بلکه مرا از فارس اخراج نمود. و در واقع او بوده که از سخنان من خاطرش مکرر شده و سبب کینه و خصومت او با من شد.»

وقتی قیصر روسیه این بیانات سید جمال الدین افغان را شنید چهره اش در هم پیچیده و به خشم آمده به سید افغان گفت: «شاه فارس حق به جانب بوده! کدام شاه راضی خواهد شد که دهقانانش بر ملک وی حکومت کنند؟» سید جمال الدین افغان سکوت نمود. البته اگر قیصر به او موقع می داد جوابش را گفته می توانست ولی به او مجال سخن گفتن نداد و امر کرد سید افغان را فوراً از روسیه اخراج کنند.

(۱) در اینجا سید جمال الدین افغان از یکسو می گوید: مردم بلوچستان دارای طبیعت خشن و تند می باشند. و از همین سبب است که تا اندازه ای استقلال خود را حفظ کرده اند. و از جانب دیگر می فرماید که انگلیس ها در آنجا اردوگاه های خود را اعمار کرده اند و باز می گوید که انگلیس ها به نسبت خرابی هوا، خشکی و بی حاصلی زمین بلوچستان در پی استعمار آن نشده اند.

من با تأسف با این طرز دید موافق نیستم:

*- استقلال اندازه ندارد یا یک کشور استقلال دارد یا ندارد؛

*- اگر انگلستان قدرت استعماری آن زمان در آن سرزمین اردوگاه های نظامی اش را اعمار کرده بود و از آنجا تا هندوستان خط آهن کشیده بود، دیگر استعمار شاخ و دم ندارد، معلوم می شود که داشتن طبیعت خشن و تند باشندگان آن مانع استعمار نشده اند. و تا امروز که یک صد و بیست سال از آن روزگار می گذرد و از رهسپاری برتانیه از آن سامان سه نسل در آن سرزمین دنیا آمده است هنوز هم در عالم فقر، بیچارگی و نا بسامانی بسر می برند. حتماً باید دلیل آنرا در جای دیگری جست.

(۲) در سال های ۱۵۰۰ (قرن ۱۵) ملکه " کترین " Catherine de medicis « از فلورانس ایتالیه به پاریس آمده و در راس هرم قدرت قرار داشت، لیوناردو دو ونچی عالم و نقاش شهیر ایتالوی را با خود آورده بود که او با اشتراک علمای کتولیک دیگر بر ضد ایده پروتستانانت ها ایده اینرا که انسان تنها تصویری از خدا در زمین است رد می کردند بلکه ادعا داشتند انسان موجودی است متفکر و دارای تصمیم آزاد که می تواند برای بهتر ساختن زندگی انسانها به

تجسس و کشفیات دست یازد. و همین عقیده باعث شد که کتولیک ها به امر کترین دو میدیسیس به هزاران پروتستانت را از زن و مرد و پیر و جوان و اطفال خورد سال را از دم تیغ بکشند و فاجعه جنگ های خانمانسوز دینی و مذهبی قرن پانزده را بحیث شرم تاریخ و انسانیت ثبت سینه های باشندگان زمین سازند.

(۳) من فکر میکنم این آقای دمشقی لطیفه مذکور را از الف تا یا در فکر خودش تصویر نموده است. تصویر چنین یک حکایت نادرست و دور از حقیقت را از زبان سید جمال الدین افغان میتوان از دو زاویه به بررسی گرفت. یکی همان بیعقلی آدم های سفله است که چنین سخن سخنی را از زبان شخصیتی چون سید جمال الدین افغان که مظهر علم، دانش، عقیده و دین شناسی است، بیان می کند. و دوم دسیسه دشمنان سید افغان است که برای بدنامی و شهرت منفی او چنین بهتانی را بر وی بسته اند. چه هر آئینه سید بزرگوار افغان خوب میدانند که (سفیر خدا) در زمین تنها پیغمبر اوست. و هیچ انسان دیگر نمی تواند (سفیر اوتعالی) در زمین و در بین انسانها باشد. و این گفته العیاز بالله (دعوی پیامبری) است.



برای مطالب دیگر مهاجر افغانزوی عکس کلیک کنید